سبحانی، جعفر

سیّد رضی و سیّد مرتضی، دو میوه از بوستان سیادت و بزرگواری، و ماه و خورشید آسمان علم بودند.شعر و ادب رضی چون با علم و دانش مرتضی همگام و همراه گردد، شمشیری نگارین و برّنده و برکشیده را می‏ماند (1) .

ابو العلاء معرّی نیز در قصیده‏ای که در رثای پدر این دو بزرگوار سروده است، چه نیکو این دو را توصیف کرده است:

أبقیت فینا کوکبین سناهما

فی الصّبح و الظّلماء لیس بخاف

«تو در میان ما، دو ستاره‏ای را به جای گذاشتی که درخشندگی‏شان در صبح و شام، پوشیده و پنهان نیست.»و این شعر را تا بدانجا ادامه می‏دهد که گوید:

ساوی الرّضیّ المرتضی و تقاسما

خطط العلی بتناصف و تصاف

«رضی و مرتضی با یکدیگر برابری نمودند و بزرگی و بلند مرتبگی را به انصاف و خلوص با یکدیگر تقسیم کردند» (2) .

سیره نویسان و تاریخ نگاران نقل کرده‏اند که شیخ مفید، أبا عبد اللّه محمّد بن نعمان، نابغه عراق و مایه افتخار آفاق، در خواب مشاهده کرد که فاطمه(س)-دختر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله-با دو فرزندشان حسن و حسین (علیهما السّلام)در حالی که وی در مسجد خود در کرخ بود، بر او وارد شدند. فاطمه(س)دو فرزند را به شیخ مفید سپرده و فرمودند:اینان را فقه بیاموز!شیخ‏ شگفت‏زده از آن خواب بیدار شد.و چون صبح روز آن شبی که چنین رؤیایی را دیده بود، فرا رسید، فاطمه-دختر ناصر-در حالی که کنیزکانش گرداگرد او بودند و دو پسرش: محمّد رضی و علی مرتضی که کودک بودند، پیش رویش حضور داشتند، در مسجد بر شیخ وارد شد.شیخ برخاست و سلام کرد.فاطمه به او عرض کرد:ای شیخ! این دو، فرزندان من هستند.آنان را به حضور شما آورده‏ام تا به آنها فقه بیاموزید. أبو عبد اللّه شروع به گریستن کرد و خواب خود را برای فاطمه باز گفت.وی آموزش فقه به این دو بزرگوار را به عهده گرفت و خداوند نیز بر آنان نعمت بخشید و درهای علوم و فضایل و بزرگواری‏ها را بر ایشان گشود؛به طوری که در سراسر دنیا شهرت یافتند و تا دنیا باقی است، نام آنان نیز باقی خواهد ماند (3) .

این چنین بود که این دو شخصیّت برجسته زندگی فکری و علمی خود را آغاز کرده، نزد یک استاد پرورش یافتند؛امّا هر یک، بنا بر ذوق و استعدادهای طبیعی خود، در زمینه‏ای خاص گام نهادند:رضی، اهتمام خود را بر علوم ادبی، شعر، حدیث و تفسیر متمرکز کرد و ریاست طالبیان را به همراه برخی از امور مهّم دیگر بر عهده گرفت.و مرتضی تلاش خود را در زمینه فقه و کلام و سپس تفسیر، به کار گرفت و بدین ترتیب هر یک در زمینه‏ای خاص به نبوغ رسید و حال آن که در سایر زمینه‏های علمی و فکری با یکدیگر مشترک بودند.

به همین خاطر است که می‏بینیم سیّد رضی در مسایل فقهی به برادرش سیّد مرتضی، مراجعه کرده و از او پاسخ می‏خواهد.

شهید اوّل در کتاب الذّکری، و شهید دوم در کتاب الرّوض، در مورد حکم جاهل به شکسته خواندن نماز در سفر-آنجا که شیعه بر این اعتقاد است که نماز جاهل به حکم شرعی، که نماز شکسته را کامل بخواند، صحیح است-نقل می‏کنند که سیّد رضی از برادرش سیّد مرتضی در این مورد سؤال کرده و گفت:اجماع فقهاء بر این قرار گرفته است که هر کس نمازی را بخواند که احکامش را نمی‏داند، غیر مکفی است و جهل به تعداد رکعات، جهل به احکام آن است، و غیر مکفی است، پس چگونه نماز جاهلی که باید نمازش را شکسته بخواند، اگر کامل بخواند، صحیح است؟و مرتضی در پاسخ به جایز بودن تغییر حکم شرعی به سبب جهل اشاره کرد هر چند جاهل، عذر و دلیلی نداشته باشد (4) .

در مواردی هم نشان از آن است که مرتضی در علوم و فنونی که برادرش رضی در آن متبحّر بود، به او مراجعه کرده است، روایت سیّد نعمت اللّه جزایری است که نقل کرده است:روزی أبو الحسن، بر سیّد مرتضی-طاب ثراه-وارد شد و مرتضی‏ أبیاتی از شعر را سروده بود و در آن بحر شعری متوقّف شده و قادر به ادامه آن نبود. گفت:ای ابا الحسن!این ابیات را نزد برادرم رضی ببر و به او بگو که آن را به پایان رساند و این ابیات چنینند:

سری طیف سلمی طارقا فاستفزّنی

سمیرا و صحبی فی الفلاة رقود (5)

فلمّا انتبهنا للخیال الذّی سری

إذ الأرض قفر و المزار بعید (6)

فقلت لعینی عاودی النّوم و اهجعی

لعلّ خیالا طارقا سیعود (7)

ابو الحسن گوید:ابیات را برداشته، به نزد سیّد رضی رفتم.چون ابیات را دید، گفت: مرکّبی برایم بیاورید و نوشت:

فردت جوابا و الدّموع بوادر

و قد آن للشّمل المشتّت ورود (8)

فهیهات عن ذکری حبیب تعرّضت

لنا دون لقیاه مهامه بید (9)

من، ابیات را به نزد مرتضی آوردم.وقتی ابیات را خواند، عمّامه و دستار بر زمین کوفت و گفت:کار برادرم بر من گران و سخت آمد. او مرا به وفاتش پس از یک هفته آگاه نمود.و هنوز هفته‏ای نگذشته بود که رضی به رحمت خداوند سبحان پیوست (10) .

آنچه از شدّت دوستی و ارتباط صمیمانه و مهر میان این دو برادر برجسته و بزرگوار بر می‏آید، آن است که زمانی که سیّد رضی وفات یافت، و فخر الملک وزیر و گروهی از بزرگان و اشراف و قاضیان بر سر جنازه حاضر شدند تا نماز گزارند، برادرش سیّد مرتضی از شدّت بی‏تابی و گریه، به محلّ شهادت موسی بن جعفر علیه السّلام رفت؛چرا که نمی‏توانست شاهد تابوت و دفن او باشد.فخر الملک أبو غالب بر جنازه نماز گزارد و خود شخصا در انتهای آن روز به کاظمین رفته، و سیّد مرتضی را وادار کرد تا به منزل بازگردد.

ابیات زیر، نمونه‏ای از بیان عواطف والا و مهربانی فراوان سیّد مرتضی نسبت به سیّد رضی است:

یا للرّجال لفجعة جذمت یدی

و وددت لو ذهبت علیّ برأسی (11)

ما زلت آبی وردها حتّی أتت

فحسوتها فی بعض ما أنا حاسی (12)

و مطلتها زمنا فلمّا صمّمت

لم یثنها مطلی و طول مکاسی (13)

للّه عمرک من قصیر طاهر

و لربّ عمر طال بالأدناس (14)

اینها نمونه‏هایی از روابط بسیار نزدیک این دو برادر نسبت به یکدیگر بود که تاریخ آن را حفظ کرده است.جز این که گروه بسیار اندکی از سیره نویسان و تاریخ نگاران، عطوفت و دوستی، ادب و اخلاق و فضایل و مقامات این دو برادر را تحمّل نکرده و به آنان مطالبی را ربط داده‏اند که نسبت آن حتّی به کسانی که مقام و منزلتی پایین‏تر از آنها داشته‏اند نیز صحیح نمی‏نماید.و در اینجا برخی از این تهمت‏های ناروا را که شیوه زندگی و حیات درخشان این دو بزرگوار، گویای کذب این سخنان است، ذکر می‏کنیم:

1.سیّد مرتضی در خون فرو رفته بود

حکایت شده است که روزی رضی، در یکی از نمازهایش به برادرش مرتضی اقتدا کرد.چون از نماز فارغ شد، گفت:دیگر هیچ گاه به تو اقتدا نخواهم کرد.مرتضی پرسید: چرا؟رضی پاسخ داد:چون تو را در نمازت، حائض یافتم، در حالی که در خون زنان غوطه‏ور بودی.مرتضی او را تصدیق کرد و به او حق داد و دریافت که ذهنش در خلال نماز متوجّه تفکّر درباره مسأله‏ای از مسایل حیض بوده است.

و چه بسا حکایت شده است که رضی به محض دریافت این حالت، از نماز خودداری نموده و آه و فریاد آغاز کرده و در تمام راه تا رسیدن به منزل در همین حالت آه و ناله‏هایی طولانی می‏کرده است.پس چون مرتضی از نماز فارغ شده، به سرعت به منزل رفته و به مادر از رضی و عملکردش شکایت می‏کند و مادر او را سرزنش کرده، وی نیز به خاطر آنچه به یاد آورده، معذرت می‏خواهد.او در آن زمان در حال تفکّر در مورد مسأله‏ای از مسایل حیض بوده است که یکی از زنان به هنگام رفتن به نماز از او سؤال کرده بوده است (15) .

طرح پرسش‏هایی درباره این داستان:

این داستان، دارای ابهامات بسیار و پرسش‏های پیچیده‏ای است که بدان اشاره می‏کنیم:

اوّلا:آیا تفکّر شرعی درست اگر در وقت نماز یا غیر آن بر ذهن انسان خطور کند، باعث می‏شود که انسان در نزد اهل بصیرت و آنان که چشمان برزخی دارند و می‏توانند ورای پرده‏ها و حجاب‏ها را به واسطه بصیرتشان ببینند، تجسّم همان فکر و اندیشه شود؟

پس اگر انسان در احکام دزدی یا حدّ زنا و دشنام‏گویی تفکّر نماید و غوطه‏ور شود، آیا سبب می‏شود که متفکّر در نظر کسی که اهل بصیرت است، به حالت سارق، زناکار و دشنام گوینده ظاهر شود!؟گمان نمی‏کنم هیچ حکیم آگاه و عارف صاحب بصیرتی سخن به این مطلب گشاید.بلکه لازمه چنین بصیرتی آن است که شخص اشیاء را بر همان حالتی که در آن به سر برند، ببیند؛مثلا رضی که صاحب چنین بصیرتی است، برادر فقیه خود را باید در همان حالتی که در آن است، ببیند یعنی در حال تفکّر و تعمّق در مسأله‏ای فقهی که مشغول به آن شده است؛نه این که در خون، غوطه‏ور باشد.

دوم:خود قصّه دلالت بر دروغ بودن آن می‏کند؛چرا که لازمه مراجعه زنان به مرتضی و سؤال درباره مسایل مربوط به زنان، این است که سؤال شونده، از شخصیّت‏های مسن بوده و 40 سال یا نزدیک به آن را داشته باشد؛ در حالی که لازمه شکایت به نزد مادر بردن‏ آن است که نمازگزار و اقتدا کننده در سنین نوجوانی بوده باشند و روشن است که دو برادر تقریبا همسن و سال بوده‏اند و مرتضی فقط 4 سال از برادرش بزرگ‏تر بوده است.

سوم:داستان-بر طبق برخی روایات- اشاره به روی گرداندن و منصرف شدن رضی از نماز و قطع و باطل کردن آن دارد و حال آن که این کار، حرام است و شایسته نیست که کسی چون رضی چنین عملی را مرتکب شود.

2.سیّد مرتضی بخیل و سیّد رضی سخاوتمند است

این تهمت، تنها تهمتی نیست که به شریف مرتضی نسبت داده‏اند؛بلکه زبان‏های کینه توزانه‏شان دروغ‏ها و بهتان‏های دیگری را نیز بر او بربسته است و خواسته‏اند تا مقام و منزلت این دو عالم بزرگوار را دون و بی‏مقدار نمایند و این یکی از آن تهمت‏هاست:

صاحب کتاب«عمدة الطّالب فی أنساب آل أبی طالب»نقل کرده است که:«مرتضی، بخیل بوده است و هنگامی که درگذشت، مال بسیار و کتابخانه‏ای مشتمل بر هشتاد هزار جلد کتاب از خود به جای گذاشت و من تا کنون همانند آن نشنیده‏ام، و قاضی عبد الرّحمان شیبانی نیز بر کتاب‏هایی که وی جمع‏آوری کرده بود، تعدادی کتاب افزود و کتابخانه‏اش شامل صد و چهل هزار کتاب شد.خلیفه المستنصر نیز در المستنصریّه هشتاد هزار کتاب به کتابخانه او سپرد» (16) .

سپس داستان‏پردازان به این بهتان اکتفا نکرده و شاهدی نیز برای آن آورده‏اند و از ابو حامد أحمد بن محمّد اسفرائینی-فقیه شافعی-نقل کرده‏اند که گفته است:روزی در خدمت فخر الملک أبو غالب محمّد بن خلف-وزیر بهاء الدّوله-و پسرش سلطان الدّوله بودم که رضی ابو الحسن بر او داخل شد.وزیر او را نزد خود نشانده و ارج نهاده، و نوشته‏ها و اخباری را که در دست داشت، رها کرده، به او روی آورد و با وی سخن گفت، تا این که رضی بازگشت.سپس مرتضی أبو القاسم-رحمه اللّه-بر او وارد شد.امّا او را همانند برادرش، گرامی نداشت و آن اکرام را در حق او روا نکرد و به خواندن نوشته و امضای برخی نامه‏ها مشغول شد.مرتضی، اندکی نشست.از وزیر مطلبی را پرسید و پاسخ گرفت و سپس بازگشت.ابو حامد گوید:من پیش رفته و عرض کردم:خداوند کار و امر وزیر را به صلاح و شایستگی نگاه دارد!این مرتضی، همان فقیه متکلّم و اهل فنّ و هنر است و او از دیگری بهتر و فاضل‏تر است و أبو الحسن فقط شاعری است.وزیر پاسخ داد:هنگامی که مردم رفته و مجلس خالی شد، پاسخ تو را در این مسأله خواهم داد.

ابو حامد ادامه داد:من تصمیم به رفتن داشتم؛امّا کاری غیر منتظره برایم پیش آمد و لازم شد تا در مجلس بمانم؛تا این که مردم یکی پس از دیگری پراکنده شدند و هنگامی که هیچ کس جز غلامان و پرده‏داران وزیر نماند، مرا به خوردن غذا دعوت نمود و وقتی غذا را خوردیم و او دست‏هایش را شست و بیشتر غلامان او رفتند و کسی جز من نزد او نبود، به خادم گفت:آن دو نامه را که چند روز پیش، به تو سپردم و دستور دادم که در فلان جعبه گذاری، بیاور!پس خادم آن دو نامه را آورد.وزیر گفت:این نامه رضی است.به من خبر رسید که فرزندی برای او متولّد شده است.پس هزار دینار برای او فرستادم و گفتم: این، برای قابله است.چرا که رسم چنین بوده که افراد برای دوستان و کسانی که با آنها مودّت داشتند، چنین هدیه‏ای را در چنین حالتی می‏فرستادند.رضی پول را باز فرستاد و این نامه را برایم نوشت.آن را بخوان!نامه را خواندم.عذرخواهی‏ای بود از جهت باز فرستادن هدیه و از جمله سخنان وی این بود که:خانواده ما قابله غریبه را از احوال خود آگاه نمی‏سازد و پیرزنان خانواده این امر را برای زنانمان به عهده می‏گیرند و آنها هم نه مزدی دریافت می‏کنند و نه هدیه می‏پذیرند. وزیر گفت:ماجرا چنین بود.

امّا مرتضی؛ما هزینه حفر دهانه رود معروف به رود«عیسی»را، در میان صاحبان ملک و زمین در«بادوریا»تقسیم کردیم. زمینی در منطقه معروف به«الدّاهریّة»که متعلّق به شریف مرتضی بود نیز شامل این تقسیم بندی شد که بیست درهم معادل یک دینار بود.

وی چند روز پیش برایم نامه‏ای نوشته است. آن را بخوان!من آن را خواندم.بیش از صد سطر شامل اظهار خضوع و فروتنی و دلجویی و خواهش و درخواست بود تا این درهم‏ها را از زمین‏های وی که شرح آن به تفصیل آمد، حذف کند.

فخر الملک گفت:اکنون به نظر تو کدام یک به تکریم و احترام سزاوارتر است؟ این عالم متکلّم و فقیه بی‏همتا که روحش چنین است، یا آن که جز در شعر به شهرت نرسیده و روحش بدان گونه است؟عرض کردم:خداوند وزیر بزرگوارمان را موفق گرداند و توفیق دهد!به خدا سوگند، وزیر بزرگوار هر چه را در جایگاهش و در محلّ خاصّ خود قرار می‏دهد!و برخاستم و بازگشتم. (17)

شواهد و دلایل دروغ بودن این داستان

شواهد و دلایل قوی‏ای بر این که این قصّه سخنی دروغ و تهمتی ساختگی است، وجود دارد.در اینجا دلایل مفیدی را به منظور اثبات خلاف این حکایت عنوان می‏کنیم:

1.سیّد مرتضی-که مردی راستگو و صادق بود-خود تصریح می‏کند که در ثروت و توانگری خود در قیاس با مکارم و بزرگواری‏هایش ارزش و قیمتی نمی‏بیند، و می‏گوید:

و ما حزنی الإملاق و الثّروة الّتی

یذلّ بها أهل الیسار ضلال (18)

ألیس یبقی المال الاّ ضنانة

و أفقر أقواما ندی و نوال؟ (19)

إذا لم أنل بالمال حاجة معسر

حصور عن الشّموی فمالی مال (20)

آیا گمان می‏کنی کسی که دارای این روحیّه قوی است، به خاطر پرداخت بیست درهم، صد سطر در خضوع و خشوع نسبت به وزیر بنویسد!؟

2.سیّد مرتضی پس از برادرش رضی، سمت ریاست و بزرگی خاندان سادات را در شرق و غرب عالم به عهده داشت؛همچنین مسئولیّت امور حجّ و حرمین شریفین، نظارت در شکایات و ظلم‏های رفته و مقام قاضی القضاة بودن را به مدّت سی سال-از سال 406[یعنی همان سالی که برادرش رضی، وفات یافت‏]تا سال 436 که خود وی در این سال وفات یافت، عهده‏دار بود.

پس آیا امکان دارد شخصی به خاطر یک دینار که فخر الملک در جهت حفر دهانه رود به مصرف رسانده و فایده‏اش به همگان می‏رسد، صد سطر مطلب بنویسد و در عین حال چنین مسئولیّت‏های مهمّ اجتماعی را به عهده داشته باشد؟و باز در این سی سال تصدّی هیچ خبر و روایتی از خسیس بودنش به ما نرسد؟

این در حالی است که دلیل و مدرک بر سخاوت رضی را می‏توان در آن کس یافت که سپاسگزار حمایت او بوده و آن کس که توانگری وی را به خاطر می‏آورده؛آن که ثناگوی اخلاق پسندیده‏اش بوده و آن که از فضایل وی برکت یافته، و کسی که سپاسگزار بخشش‏های وی به شمار می‏آمده است؛و این خود نشان از آن دارد که سیّد مرتضی نیز مانند برادرش سخاوتمند و بخشنده بوده، و برای مال و ثروت بهایی نمی‏نهاده است.

3.ابن خلّکان پس از آن که وی را این چنین معرّفی می‏کند که:«او پیشوا و پیشتاز در علم کلام و ادب و شعر بود»، داستانی را می‏آورد که خطیب تبریزی آن را حکایت کرده است و این حکایت به تنهایی شاهدی است بر این که سیّد مرتضی، سخاوتمندی بزرگ بوده است.خطیب نقل کرده است که: أبو الحسن علیّ بن احمد علیّ بن سلک فالی ادیب، نسخه‏ای از کتاب«الجمهرة» نوشته ابن درید را در اختیار داشت که نسخه‏ای کامل و دقیق بود.او را نیازی پیش آمد که مجبور به فروختن این کتاب شد و آن را فروخت.سیّد مرتضی آن را به 60 دینار خرید و بعد آن را به دقّت بررسی کرد و در آن ابیاتی به خطّ فروشنده آن یافت؛ابیات چنینند:

أنست بها عشرین حولا و بعتها

فقد طال وجدی بعدها و حنینی (21)

و ما کان ظنّی أنّنی سأبیعها

و لو خلّدتنی فی السّجون دیونی (22)

و لکن لضعف و إفتقار و صبیة

صغار، علیهم تستهلّ شؤونی (23)

فقلت و لم أملک سوابق عبرتی

مقالة مکویّ الفؤاد حزین (24)

و قد تخرج الحاجات یا أمّ مالک

کرائم من ربّ بهنّ ضنین (25)

خطیب نقل کرده است که:سیّد مرتضی نسخه کتاب را به او بازگرداند و دینارها را باز پس نگرفت. (26)

پس آیا در وجود شخصی بخیل و تنگ نظر که به خاطر دیناری، سخن از اندکی کرامت و بخشش می‏کند، این توان وجود دارد که سخاوتمندانه این مقدار دینار را ببخشد؟!

4.تاریخ نویسان آورده‏اند که سیّد مرتضی، مقرّری همه طلاّب خود را می‏پرداخت.حتّی برای شیخ طوسی- هنگامی که نزد او درس می‏خواند-ماهانه دوازده دینار، مقرّری قرار داده بود، و به ابن براج نیز هر ماه هشت دینار پرداخت می‏کرد تا تمام تلاش خود را صرف درس خواندن نمایند و در اندیشه مشکلات و مخارج زندگی نباشند. (27)

آیا خواننده می‏تواند بر کسی که سهم و مقرّری عظیمی را از مال پاک خود یا از حقوق شرعی‏ای که از ناحیه مردم به او می‏رسیده است، به شاگردان خود که بیش از صد نفر بودند، اختصاص می‏داده است، چنین تهمتی روا دارد که به خاطر دیناری بخل ورزیده و برای حذف آن صد سطر مطلب بنویسد؟!

5.شریف رضی روستایی را به خاطر فراهم کردن کاغذ برای فقهاء وقف کرد تا آنان با هیچ مشکل و بحرانی در مورد لوازم نوشتن مواجه نشوند.

6.نقل شده است که سیّد مرتضی، مالک بسیاری از روستاهای واقع میان بغداد و کربلا بود که بی‏نهایت آبادان و سرسبز بودند، و در وصف آبادانی این روستاها آمده است که میان بغداد و کربلا رودی بزرگ جاری بوده و در کناره‏های این رود تا رود فرات، روستاهایی قرار داشت و در این رود، قایق‏هایی مشغول به کار بودند، و چون فصل رسیدن میوه‏ها می‏شد، قایق‏های عبوری، پر از میوه‏های افتاده از درختان واقع در کناره رود می‏شدند و مردم بدون هیچ مانعی از آن میوه‏ها می‏خوردند. (28)

7.سیره‏نویسان نقل کرده‏اند که در یکی از این سال‏ها، مردم دچار قحطی شدیدی شدند.مردی یهودی به منظور به دست آوردن غذایش، چاره اندیشید و روزی در مجلس سیّد مرتضی حاضر شد و از او خواست که اجازه دهد مطلبی از علم نجوم بخواند.مرتضی دستور داد که برای او جیره‏ای مشخص کرده و هر روز به او بدهند؛ او نیز برای مدّتی نزد مرتضی قرائت می‏کرد تا این که بر اثر این مراودات و رفت و آمدها و گفت و گوها به دست او مسلمان شد. (29)

8.یاقوت حموی در معجم الأدباء(ج 3: ص 154)ذکر کرده است که مرتضی از ناحیه زمین‏هایش سالانه بیست و چهار هزار دینار دریافت می‏کرد.

9.سیّد مرتضی، اوّلین کسی بود که خانه‏اش را، دار العلم و محلّی برای مناظره و مباحثه قرار داد و هنوز به بیست سالگی نرسیده بود که به او اجازه تدریس داده شد و وی به واسطه علم و عمل بسیار خود در دنیا به مقام ریاست رسیده بود.وی بر تلاوت قرآن و برخاستن در شب و فایده رسانیدن علمی، مراقبت و مواظبت می‏کرد و در علم چیزی را به عنوان بلاغت و فصاحت لهجه برنمی‏گزید.

از شیخ ابو اسحاق شیرازی حکایت شده است که گفت:«سیّد مرتضی، دچار پریشانی و اضطراب نمی‏شد.با زبان و لحنی آکنده از شناخت سخن می‏گفت.کلمه صحیح و استوار را بیان کرده و تکرار می‏نمود و تیر کلام او به هدف خورده و از آن خارج می‏شد؛نه به گوش ناشنوا اصابت می‏کرد و نه به خطا می‏رفت. (30) »

خواننده محترم اگر آنچه را که ما در این پنج بند آخر ذکر کردیم، مورد ملاحظه قرار دهد، از بی‏اهمّیّتی و نادرستی داستان ساختگی و جعلی‏ای که به این عالم برجسته نسبت داده‏اند، آگاه می‏شود.

10.این داستان حکایت از آن دارد که فخر الملک، مرتضی را آن گونه که شایسته‏اش بوده، گرامی نداشته و به خواندن نامه‏ها و امضاء نوشته‏ها مشغول شده است؛امّا همین فخر، مرتضی را به بهترین شکل ممکن در روز وفات شریف رضی اکرام می‏کند؛آنجا که مرتضی قادر به مشاهده جنازه برادرش و نگریستن به تابوت او نبوده و به محلّ شهادت موسی بن جعفر علیه السّلام می‏رود و فخر الملک در پایان آن روز به دنبال او به مشهد کاظمی(کاظمین)رفته و از مرتضی می‏خواهد که به منزلش در بغداد بازگردد. باید به کدام یک از این دو معتقد شویم؟

این دلایل و شواهد به روشنی بطلان این قصّه دروغین و افسانه‏ای را نشان می‏دهد و دلالت بر آن دارد که بافنده این قصّه، آن را در جایگاه مناسبش نیاورده است.

11.نزد عالمان، مشهور است که زمانی که فقهای عامّه مردم تصمیم به حصر و محدود کردن مذاهب فقهی اسلامی گرفتند که از زمان صحابه و تابعین و پیروان ایشان تا عصر سیّد مرتضی به شکل معیّنی وجود داشته است، سیّد مرتضی با خلیفه دیدار کرد و به او تعهّد داد که از طرف شیعیان صد هزار دینار به او بپردازد تا تقیّه و مؤاخذه آنها را به خاطر انتساب به این مذهب، برطرف سازد؛خلیفه نیز پذیرفت.وی نود هزار دینار از مال خود در این راه بخشید و از شیعیان بقیه پول را طلب نمود که متأسّفانه آنان قادر به پرداخت آن نبودند. (31)

این داستان صحّت داشته باشد یا نه، دلالت بر آن دارد که سیّد، به قدری‏ سخاوتمند و بخشنده بوده که نسبت دادن این داستان به او ممکن شده است.

12.این مطالب دفاعی درست و صحیح از بزرگواری سیّد ارجمند و بطلان داستان با وجود این شواهد و قرائن مفید در مورد این عالم برجسته بود و جای شگفتی است که نویسنده کتابالرّوضاتپس از نقل این داستان ساختگی، به دفاع از سیّد مرتضی و آنچه از سیّد جزائری نقل کرده، می‏پردازد و می‏گوید:گویا وزیر-فخر الملک-معنای بلند همّتی را محقّق نساخته و نمی‏دانسته است و به همین جهت در این مورد بر سیّد مرتضی عیب گرفته است.اگر سیّد مرتضی از اموال وزیر چیزی خواسته، لطافتی در آن بوده است و هر آنچه مرتضی انجام می‏دهد، محقّقا در زمره بلند همّتی اوست.او بدعتی را از زمین و ملکش دفع کرده است که اگر چنین نمی‏کرد و تدارک آن را نمی‏دید، این بدعت بر زمین او باقی می‏ماند و چه بسا که نزد زمین‏داران و دیگران، بی‏ارج می‏شد.و چنان که در حدیث هم آمده است، سزاوار است که مؤمن نسبت به مالکیّت اموال حلال خود حریص باشد تا آن را در راه طاعات به مصرف رساند و این عادت جدّ او علیّ بن ابی طالب علیه السّلام بود.ایشان، مستقیما به امر جبران کمبود چهارپایان خود می‏پرداختند و گاه می‏شد که آنها را به محتاجی می‏بخشید. (32)

امّا بر سیّد جزایری و صاحب کتاب الرّوضاتواجب بود که این داستان را بر طبق قرائن و شواهدی که بدان اشاره کردیم، از اساس باطل بدانند؛همچنین بر آنها بود که در مقام آنچه از حضرت علی علیه السّلام روایت می‏کنند، این جمله را آورند:بهترین اموال، مالی است که آبرو را حفظ کند و حقوق را توسّط آن مال به جای آورند. (33)

شریف رضی:

به تحقیق تیر تهمت‏های باطل را که داستان پردازان به سمت سیّد مرتضی، نشانه رفته بودند، دیدید.حال، به مواردی می‏پردازیم که آنان که کینه و دشمنی فرزندان خاندان علوی را به دل دارند، در مورد شریف رضی بر بافته و ساخته‏اند؛هر چند که تاریخ نویسان هم بدون دقّت و بررسی و تحقیق آن را نقل کرده‏اند.

اینان آورده‏اند:به رضی نسبت داده‏اند که وی در مجازات مجرم افراط می‏کرده است، و حکایت‏هایی در این امور آورده‏اند که از آن جمله است:زنی علوی از همسرش نزد رضی شکایت کرد که هزینه زندگی او را نمی‏پردازد، و کسانی که با این زن بودند نیز به راستی سخنان او گواهی دادند.رضی آن مرد را خواست و دستور داد وی را خوابانده و تازیانه زنند.زن در انتظار پایان یافتن این تازیانه‏ها بود؛امّا دستور دهنده همچنان بر تعداد تازیانه‏ها می‏افزود، تا این که تعداد به صد ضربه رسید.در این هنگام زن فریاد برآورد که:«وای بر من که فرزندانم یتیم شدند!اگر بمیرد، حال ما چگونه خواهد بود؟»شریف رضی با گفتاری درشت با آن زن سخن گفت و ادامه داد:آیا گمان بردی که شکایت او را به نزد معلّم برده‏ای؟ (34)

شکّی نیست که وظیفه شریف رضی آن بود که همسر آن زن را نصیحت کرده، وی را به مدارا با زن و فراهم آوردن وسایل و نیازهای زندگی او فراخواند، نه این که دستور به خواباندن و چوب زدنش دهد، تا جایی که در آستانه مرگ قرار گیرد.

و بر فرض این که شریف رضی از تأثیر -گذاشتن نصیحت در مورد این مرد، مأیوس شده باشد، بر او واجب بود که آنچه را شریعت در مورد تعزیرات آورده، اجرا کند؛ چرا که این مورد، از موارد اجرای حدود نبوده، بلکه از جمله موارد تعزیرات است. حدود، حکم‏هایی است که شریعت تعداد و اندازه آن را مشخّص کرده است و دلایل واجب شدن حدود در شریعت بر طبق آنچه در فقه مقرّر شده، شش مورد است:زنا و دیگر کارهایی که از پی آن انجام شود، تهمت، نوشیدن خمر، دزدی و راهزنی.و مورد ذکر شده هیچ یک از موارد مذکور نبود و شامل حکم تعزیر می‏شد و در جای خود آمده است که تعزیر باید از حد کمتر باشد.

حمّاد بن عثمان از امام صادق علیه السّلام روایت و نقل کرده است که:به ایشان عرض کردم:تعزیر چه مقدار است؟فرمودند:کمتر از حد است.عرض کردم:کمتر از هشتاد تازیانه؟فرمودند:کمتر از 40 تازیانه، که این هم حدّ برده است.عرض کردم:پس چه مقدار است؟فرمودند:به میزان گناهی که والی از شخص ببیند و قوای بدنی او بستگی دارد. (35)

و به جهت این که حدّ تهمت زننده که آزاد باشد[و بنده نباشد]هشتاد ضربه است و بنابر این که حدّ مملوک و بنده نصف حدّ شخص آزاد است، حدّ تعیین شده برای بنده چهل ضربه تازیانه می‏شود.خداوند متعال می‏فرماید:«..و اگر عمل زشت و فحشایی از این کنیزکان سر زد، نصف مجازات زنان آزاد شوهر کرده بر آنها واجب می‏شود» (36)

بنابراین مقدار تعزیر باید کمتر از چهل ضربه باشد.

و در روایتی از قاسم بن سلیمان است که:از امام صادق علیه السّلام در مورد بنده‏ای سؤال شد که به یک فرد آزاد، افتراء و دروغی نسبت دهد، که چند تازیانه باید زده شود؟ فرمودند:چهل تازیانه. (37)

اگر ما بگوییم که در مورد زدن هشتاد تازیانه، آزاد بودن شرط نشده و حدّ تهمت زننده چه آزاد باشد و چه بنده-مساوی است- همانطور که مشهور است-و آن عمل زشتی که در آیه مذکور آمده و به اختلاف حدّ شخص آزاد با بنده، تصریح شده، مسأله‏ای است که فقط در مورد زنا صدق می‏کند و حدّ آن-بر طبق بیان صریح قرآن کریم-صد تازیانه است، کمترین مقدارش، پنجاه تازیانه می‏باشد. (38)

و اگر بگوییم:همانا قول ایشان علیه السّلام که فرمودند:«پایین‏تر و کمتر از حد است»، از حدود بنده و کنیز صرف‏نظر کرده است، زیرا احکام متعلّق به این دو در اسلام احکام موقّتی است و تا زمانی که بردگی موجود است، ثابت می‏باشد و چون موضوع منتفی شود و در سطح زمین هیچ گونه یافت نشود، احکام آن هم با از بین رفتن موضوعش از بین می‏رود.و آن کس که در شریعت اسلامی بنگرد، در می‏یابد که شریعتگذار به آزاد کردن بندگان و کنیزان به روش‏های بسیار اهتمام می‏ورزد تا مسأله بندگی و بردگی را براندازد.امّا حکومت‏هایی که به اسم اسلام بر پا شده‏اند، به این وظیفه خود در این زمینه، عمل نمی‏کنند.

و ما اگر از چنین صرف‏نظری سخن بگوییم که در مورد حدّ کسی که در امر زنا، واسطه‏گری می‏کند، سه چهارم تازیانه‏هاست، یعنی هفتاد و پنج ضربه شلاّق(1)این حد است نه تعزیر.جای توضیح نیست که یکی از مصادیق آن این است که«کمتر از حد»همان هفتاد و چهار ضربه به پایین است.به هر تقدیر در فقه امامی چنین نیست که تعزیر از صد تازیانه درگذرد و رضی طبق فقه امامی رفتار می‏کرده و به آن ایمان داشته است.او از کسانی نبوده که این حکم بر او مخفی باشد. حکمی که در تمام مدّت مقام ریاست طالبیین و شیعیان، آن را تجربه کرده است.بر طبق همه این مطالبی که ذکر شد، چگونه شریف رضی دستور به تازیانه زدن آن مرد داده است، تا جایی که تعداد تازیانه‏هایش از صد نیز تجاوز کرده است؟در حالی که وی-رحمه اللّه-شخصی پرهیزگار و با تقوا بوده و همگی بر طهارت و ادب و پرهیزگاری وی اتّفاق نظر داشته‏اند؟و ما این مطلب را دروغی بیش نمی‏بینیم که جعل کننده آن قصد پایین آوردن و کاستن مقام و منزلت این سیّد بزرگوار- قدّس اللّه روحه-را داشته است.از أبو جعفر علیه السّلام روایت شده که أمیر المؤمنین علی علیه السّلام به قنبر دستور داد که مردی را حد بزند؛قنبر دچار اشتباه شده و سه تازیانه بیشتر زد.علی علیه السّلام قنبر را به جهت آن سه تازیانه به او سپرد. (39)

شریف رضی کسی است که ابن جوزی درالمنتظموی را چنین معرّفی می‏کند: «رضی، رئیس و بزرگ طالبیین و شیعیان در بغداد بود.قرآن را در مدّتی کوتاه در حالی که بیش از سی سال داشت، حفظ کرد، و در فقه و احکام، دستی توانا داشت.وی عالمی فاضل و شاعری خوش‏سخن و پاکدامنی بلند همّت و دیندار بود.در یکی از روزها تکّه کاغذهای زنی را به 5 درهم از او خرید و در میان آنها تکّه‏ای را به خطّ أبو علیّ بن مقله یافت. گفت تا آن زن را بیاورند، و او آمد.رضی گفت:در میان تکّه کاغذها، کاغذی به خطّ ابن مقله یافتم.اگر این تکّه را می‏خواهی، آن‏ را بگیر، و اگر بهایش را اختیار می‏کنی، این پنج درهم بهای آن است.زن درهم‏ها را گرفته و آن تکّه کاغذ را برای او گذاشته و رفت. (40) »

چنین کسی با چنین درجه والایی از تقوا و پرهیزگاری، به مجازات همسری در مقابل زنش با آن حالت خشونت‏آمیز که خارج از حدود شرع است، رفتار نمی‏کند.

ابن ابی الحدید نیز، رضی را در کتاب خود چنین معرّفی می‏کند:«وی پاکدامن و دارای روحی والا و بزرگوار، بلند همّت، متعهّد به دین و احکام و قوانینش بود و از هیچ کس صله و هدیه و پاداشی نمی‏پذیرفت. (41) »

رفاعی درصحاح الأخباراو را شاعرترین فرد قریش معرفی می‏کند زیرا که شاعر نیکو در قریش، شعر بسیار نمی‏سرود و آن کس که بسیار شعر می‏سرود، نیکو نمی‏سرود و سیّد رضی بسیار سرودن و نیکو سرودن را در خود جمع داشت.پرهیزگار و پاکدامن بود و در قضایای مختلف عدل را پیشه می‏کرد و در میان مردم صاحب هیبت بود. (42) »

آن کس که پاکدامن و دارای روحی والا باشد و متعهّد به دین و قوانین آن، و پرهیزگار و عفیف، و عادل، آیا درست است که گفته شود وی از حدود شریعت در گذشته و آنچه را که دون رتبگان از نظر علم و پرهیزگاری، مرتکب نمی‏شوند، او مرتکب شده است؟ پس ای سعد الإبل چگونه چنین مطلبی را مطرح ساختی؟

شریف رضی، مقام ریاست طالبیین و مسئولیّت امور حجّ و رسیدگی به دادخواهی‏ها را در سال 380 و در حالی که پسری 21 ساله بود، در زمان الطائع به عهده گرفت.

این گونه اوامر از جانب بهاء الدّوله که در سال 397 در بصره بود، صادر می‏شد.سپس در 16 محرّم سال 403 ولایت و سرپرستی امور شیعیان در تمامی سرزمین‏ها را به رضی سپرد و بدین جهت«نقیب النّقباء»(پیشوای پیشوایان یا بزرگ بزرگان علمی)نامیده شد. به این مقام هیچ یک از اهل بیت جز امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام که ولایت عهدی مأمون را به عهده داشتند، دست نیافته بودند. همچنین در عصر القادر، خلافت و حکومت در حرمین شریفین به او واگذار شد. (43)

این ریاست و نقابت برای حفظ و حمایت از صاحبان انساب شریف(علویان)از ولایت کسانی که در نسب همتای آنان نیستند و در شرف و بزرگواری با آنها برابری نمی‏کنند، نهاده شده بود، تا بدین ترتیب نقیب النّقباء، آنان را بیشتر حمایت کرده و فرمانش در میانشان پذیرفته باشد.

این نقابت و سرپرستی دو نوع است: خاص و عام.

امّا سرپرستی خاصّ و محدود آن است که تنها به نظارت وی از جهت ولیّ و سرپرستی شیعیان اکتفا شود و به حکم و اجرای حدود نرسد و در شروط این سرپرستی، علم، اعتباری ندارد و در این سرپرستی که نسبت به اهل خود روا می‏دارد، 12 حق از حقوق نظارت وجود دارد که ماوردی آن را در احکام سلطانی ذکر کرده است.

امّا سرپرستی عام و عمومی؛عمومیّت این سرپرستی و ولایت آن است که به ولی در امر ولایت-علاوه بر حقوق نظارت که ذکر آن رفت، 5 حقّ دیگر نیز داده شده است:

1.حکم نمودن درباره نزاع‏ها و درگیری‏ها.

2.سرپرستی از یتیمان در مورد اموالی که مالک آن هستند.

3.اجرای حدود بر مجرمان در برابر گناهی که مرتکب شوند.

4.ازدواج دختران و زنانی که ولی و سرپرستشان معیّن نیست، یا معیّن هست، امّا در امر ازدواج آنان کارشکنی می‏کنند.

5.ممنوع التّصرف نمودن اموال افراد بالغی که دچار جنون، سفاهت و کم خردی هستند.

با این پنج شرط، ولایت و حاکمیّت به شکل عام و عمومی در می‏آید و در این نوع حاکمیّت، برای این که سرپرستی و ولایت شخص صحیح باشد، چنین فردی باید عالمی از اهل اجتهاد باشد تا حکمش صحیح و قضاوتش قابل اجرا باشد. (44)

بنابراین کسی که سال‏های متمادی چنین مقام‏های بزرگ و با اهمیّتی را بر عهده دارد و علاوه بر این سرپرستی رسیدگی به شکایات و ظلم‏ها و سرپرستی امور حج را نیز عهده‏دار است، و همگی این پست‏ها صفات و خصوصیّات والای انسانی و سجایای اخلاقی واقعا بالایی را می‏طلبد، به طوری که چنین فردی باید دارای پاکدامنی آشکار بوده، آزمند نباشد و بسیار پرهیزگار باشد.پس مطالبی که داستان پردازان در داستان یاد شده- که جز در صندوقچه این افسانه پردازان و سازندگان داستان‏های جعلی یافت نمی‏شود، -آورده‏اند، غیر معقول است.

همه دروغ‏ها و تهمت‏هایی که از نظر خوانندگان گذشت، یا به شریف رضی نسبت داده شده بود یا به برادرش مرتضی، و هدف آنها از این تهمت‏ها، بزرگ نمایاندن یکی یا کوچک نمایاندن دیگری بود، و این خود نشان می‏دهد که هر دوی این بزرگواران-نه یکی از آنها-در معرض کینه و بغض و حسد برخی بدخواهان قرار داشته‏اند.

تهمت‏هایی که به آن دو، به طور مشترک زده شده است، خود مؤیّد این مطلب است. اوّلین تیری که به سمت آنها هدف گرفته شده، مطلبی است که ابن خلّکان در تاریخش ذکر کرده است که:«مردم در مورد کتاب نهج البلاغة که مجموعه‏ای از سخنان علیّ بن ابی طالب است، اختلاف نظر دارند که آیا او[رضی‏]این کتاب را گرد آورده یا برادرش مرتضی، و گفته شده است که این کتاب، اصلا کلام علی نبوده و کسی که آن ر جمع‏آوری کرده و به او نسبت داده، خود نویسنده آن است. (45) »

یافعی نیز بدون تحقیق، از او پیروی کرده و عین مطلبی را که ابن خلّکان در تاریخ خود آورده، تکرار نموده است. (46)

آنچه این دو نویسنده در مورد نسبت دادن این کتاب به علم الهدی‏[مرتضی‏]و متهّم نمودن او به ساختگی بودن این کتاب و نیز نسبت دادن این تهمت‏ها به سیّد ما، شریف رضی، در ورطه آن گرفتار آمده‏اند، از مواردی است که در بازار حقیقت قیمتی ندارد و جز در جایی که تعصّب کورکورانه زنده است، جایگاهی برای این تهمت‏ها وجود ندارد.

به جهت این که تعدادی از محقّقین با نوشتن تألیفات ارزنده‏ای چون:نهج البلاغة چیست؟و ذکر منابع این کتاب که پیش از تولّد رضی یا سیّد مرتضی، تألیف شده‏اند، به نقد این نسبت‏ها پرداخته‏اند؛لذا ما از این مسأله، بزرگوارانه در می‏گذریم.

کتابمصادر نهج البلاغةاز علاّمه سخنور، سیّد عبد الزهراء حسنی و نیز کتابی که استاد عبد اللّه نعمة آن را نگاشته و مطالبی که علاّمه شیخ هادی آل کاشف الغطاء در این زمینه به رشته تحریر در آورده و همراه با کتاب خود، مستدرک نهج البلاغةرا به چاپ رسانده، همه و همه منابع غنی و کافی در ردّ این شبهه و ابطال این تهمت است؛و اللّه الهادی.

پا نوشت‏ها

(1)-دمیة القصر، ص 75

(2)-دیوان السّقط، که از آن شاعر معرّی است، چاپ قاهره

(3)-الشّرح الحدیدی، ج 1، ص 41؛ریاض العلماء، ج 4، ص 23.الرّوضات، ج 4، ص 295.

(4)-بحر الفوائد، علاّمه شیخ محمّد حسن آشتیانی، ص 45 و بقیّه صفحات.

(5)-رؤیای سلمی، شبانه به میهمانی من آمد و مرا به پریشانی و هراس انداخت و من اکنون شب زنده‏دار و بیدارم و حال آن که یارانم در بیابان خفته و آسوده‏اند.

(6)-و چون از رؤیای شبانه بیدار شدیم، دیدیم که زمین خشک است و دیدار یار، دور.

(7)-به چشمانم گفتم:خواب را به من باز گردان و بیارام؛باشد که خیال شبانه‏ام باز گردد.

(8)-در حالی که اشک‏ها، آشکارا جاری بود، پاسخ دادم که زمان ورود بر گروه پراکنده فرا رسیده است.

(9)-و هیهات از یاد محبوبی که بر ما گذر کرد، و یاد و رؤیای او بدون دیدارش برای ما چون بیابانی بی‏آب و علف است.

(10)-ریاض العلماء، ج 4، ص 64.الرّوضات، ج 6، ص 199

(11)-ای مردان!وا فریاد از مصیبتی که دستم را قطع کرد و دوست داشتم که ای کاش در آن زمان سرم نیز با این مصیبت می‏رفت!

(12)-همواره از ورود به آبشخور مرگ سر باز زدم؛تا این که خود آمد و من برخی از آن را دریافتم و از آب آن نوشیدم.

(13)-من او را برای زمانی، معطّل کردم و این امروز فردا کردنم و چون و چرای طولانی‏ام، آن را بر نگرداند.

(14)-عمر کوتاه و پاک تو در راه خدا بود و چه بسیار عمرهای طولانی‏ای که به آلودگی و گناه می‏گذرند!(الشّرح الحدیدی، ج 1، ص 41، به دیوان او مراجعه کنید:ج 2، ص 142).

(15)-روضات الجنّات، ج 6، صص 203-202 به نقل از صاحب حدائق المقرّبین.

(16)-عمدة الطّالب فی أنساب آل أبی طالب، ص 235. همچنین کتاب الرّیاض، ج 4، ص 21

(17)-الشّرح الحدیدی ج 1:صص 40-39، روضات الجنّات، ج 6، ص 195.

(18)-همّ و غم من تنگدستی و ثروتی نیست که در واقع گمراهی و ضلالتی است که اهل ثروت به واسطه آن خوار و ذلیل می‏گردند.

(19)-آیا چنین نیست که مال جز از راه بخل باقی نمی‏ماند و بذل و بخشش گروهی از مردم را محتاج ساخته است؟

(20)-اگر من به وسیله این مال و ثروت حاجت تنگدستی را که از شکایت نمودن خودداری می‏کند، روا ندارم، پس در حقیقت صاحب مال نیستم.

(الغدیر، ج 4، ص 275).

(21)-بیست سال به این کتاب انس گرفتم و آن را فروختم. شوق و اشتیاقم پس از این کتاب نسبت به آن باقی خواهد ماند.

(22)-گمان نمی‏کردم که حتّی اگر قرض‏هایم مرا در زندان‏ها ماندگار سازد، این کتاب را بفروشم.

(23)-امّا به خاطر ضعف بسیار و تنگدستی و فرزندان کوچکم که سختی کار من بر آنها دشوار آمده و امورم بر آنها ریزان گشته است‏[مجبور به فروختن شدم‏].

(24)-و من در حالی که خوددار اشک‏های جاری شده‏ام نیستم، این سخنان را با دلی سوخته و اندوهناک، بر زبان راندم.

(25)-ای مادر مالک!نیازها، اشیاء ارزشمندی را که صاحبش بدان حریص است، از کف او خارج می‏سازد.

(26)-وفیات الأعیان، ج 3، ص 316، چاپ بیروت، دار الثّقافة.

(27)-الرّیاض، ج 4، ص 30.

(28)-الرّیاض، ج 4، ص 30

(29)-الرّیاض، ج 4، ص 23.الرّوضات، ج 4، ص 296

(30)-لسان المیزان، ج 4، ص 223، به نقل از تاریخ ابن أبی طیّ.

(31)-الرّوضات، ج 4، ص 307 و الرّیاض، ج 4، صص 34-33 را ملاحظه کنید.در این کتاب در پایان ص 53 آمده است که:«وی پس از وفاتش هشتاد هزار مجلّد از کتاب‏ها و تألیفات و محفوظاتش به جای گذاشت و از اموال و املاک آنچه در وصف نگنجد، باقی گذاشت...الخ

(32)-روضات الجنّات، ج 6، صص 204-203

(33)-بحار الانوار، ج 78، ص 7.

(34)-الرّوضات، ج 6، ص 196

(35)-الوسائل، ج 18، ص 584.باب‏های باقیمانده در مورد حدود، باب 10، حدیث 3.

(36)-نساء:25

(37)-الوسائل، ج 18، ص 437، باب چهارم از ابواب حّد تهمت، حدیث پانزدهم 15.

(38)-سوره نور.

(39)-الوسایل، ج 18، باب 5 از ابواب حدّ سحق و قیادة، حدیث 1.

(40)-المنتظم، ج 7، ص 279.

(41)-شرح حدیدی، ج 1، ص 33.

(42)-صحاح الأخبار، ص 61.

(43)-الشّرح الحدیدی، ج 1، ص 33.مراجعه شود به کتاب الغدیر، ج 4، ص 25.

(44)-الإحکام السّلطانیة، صص 86-82.

(45)-وفیات الأعیان، ج 3، ص 313، بیروت، چاپ دار الثّقافة.

(46)-الرّوضات، ج 4، ص 304، کتاب الرّیاض، ج 4، ص 55.